

## ضرورت وجود دائمی امام در منابع فریقین

نویسنده: دکتر توفیق اسداف

### چکیده

بنابر مفهوم برخی از آیات قرآن کریم، خداوند متعال هیچ موقع روی زمین را بدون امام هدایتگر نمی گذارد. در هر قرنی، برای ارشاد مردم و شاهد بر اعمال آنها، امامان معصوم از پیش خداوند تعیین می گردد که در روز قیامت نیز، همین مردم با امام زمان خویش مشهور خواهند شد. این مسأله در آیات شریفه به صورت های مختلف مطرح شده است که ما در این تحقیق بعضی از آنها را با استناد به منابع فریقین، به ویژه منابع معتبر اهل سنت ذکر کرده و به بررسی دلالتشان بر مدعای خود پرداختیم. و در آخر متذکر شدیم که وجود امام بین مردم، لزوماً به معنای وجود مشهود او نیست، زیرا وظیفه عمده امام هدایت باطنی مردم و واسطه گری بین خلق و حق است که برای این امر نیز حضور ظاهری میان مردم ضرورت ندارد.

### دیباچه

بنابر آموزه های قرآن کریم و مکتب اهل البیت (ع) امام دارای ملکاتی مانند عصمت و علم لدنی است که با ذات امام همراه بوده و او را از هرگونه قول یا فعل باطل مصون می دارد و با وجود چنین قدرتی، هیچ حقیقتی بر او مجهول نمی ماند و بدون شک هیچ کس غیر از خداوند متعال نمی تواند معصوم بودن و عالم به غیب بودن فردی را تشخیص دهد (۱). فقط خداوند عالم است که از تمام واقعیات خبر دارد؛ چنانچه قرآن کریم می فرماید:

(وربک یعلم ما تکن صدورهم وما یعلنون) (۲)؛ و خدای تو می داند آنچه را که دلهای مردم مخفی می کند و آنچه را که آشکارتر می نماید. همچنین می فرماید:

(الله أعلم حیث یجعل رسالته) (۳)؛ و خدا داناتر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد.

بر این اساس، باید امام امت از طرف خدای متعال برگزیده شود؛ یعنی فقط خداوند است که هرکسی را که دارای این مقام بداند، برای مردم امام قرار می دهد؛ همان گونه که برخی از آیات قرآن کریم هم بر این مطلب دلالت دارند، خداوند می فرماید:

(قال إنی جاعلک للناس إماماً) (۴)؛ پروردگارش فرمود: همانا من تو را برای مردم امام و پیشوا کردم. همچنین می فرماید:

(قال لا ینال عهدی الظالمین)(۵)؛ پروردگارش فرمود: عهد (امامت) من به ستمگران نمی رسد. خداوند در آیات دیگر، جعل مقام امامت را به خودش نسبت داده و از غیر خودش نفی کرده است و این امر معنایش آن است که هیچ کس غیر از خداوند حق ندارد در مسأله نصب امام دخالتی داشته باشد. و حقیقت این مسأله را انبیا و اولیای الهی به خوبی می دانستند، و به همین خاطر بود که وقتی حضرت موسی (علیه السلام) خواست که حضرت هارون (علیه السلام) جانشین او شود، از خدای متعال درخواست کرد که برادرش هارون (علیه السلام) را به این مقام نصب کند.

(واجعل لی وزیرا من أهلی هارون أخی)(۶)؛ و وزیری از خاندانم برای من قرار ده؛ برادرم هارون را اکنون بحث در این است که آیا وجود چنین امامی در هر زمانی واجب است؟ یعنی آیا ضرورت دارد که برای هر زمانی باز از طرف خدا امام منصوب شود؟ بنابر مفهوم برخی از آیات قرآن کریم، خداوند متعال هیچ گاه زمین را بدون امام هدایتگر نمی گذارد. این مسأله در آیات شریفه به صورت های مختلف مطرح شده است که ما در این تحقیق بعضی از آنها را با استناد به قرآن و تفاسیر فریقین یاد کرده و به بررسی دلالتشان خواهیم پرداخت.

### الف. بررسی دلالت آیه «انذار»

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

(إنما أنت منذر ولكل قوم هاد)(۷)؛ تو فقط بیم دهنده ای و برای هر قومی هدایت کننده ای هست.

از این آیه دو مطلب استفاده می شود:

1. پیامبر اعظم (صلی الله علیه وآله) مأمور به هشدار، ترساندن و انذار مردم از روز قیامت بود؛

2. خدای متعال برای هر قومی یک هدایت کننده ای منصوب کرده است .

بحث ما در اینجا همان هادی است که در هر عصر و زمان از سوی خداوند متعال منصوب می شود. این

هدایتگری را که در آیه مذکور ذکر شده، به دو دلیل نمی توان به علمای اقوام تفسیر کرد:

**دلیل اول:** در هر زمانی برای هر قومی علما و دانشمندان متعددی وجود دارد، نه یک هدایتگر؛ در حالی که آیه

کریمه از ضرورت وجود یک هادی صحبت می کند:

**دلیل دوم:** چون کلمه «هاد» در آیه شریفه مطلق است، معنایش این می شود که در هر زمانی یک هادی وجود

دارد که در هر مسأله ای ما را به امر الهی هدایت می کند و هیچ اشتباهی در هدایتش وجود ندارد؛ در حالی که ما

نه عقلا و نه شرعا به عدم اشتباه هیچ عالمی قائل نیستیم؛ چنان که از آیات دیگر نیز همین مطلب استفاده می

شود. خداوند می فرماید:

(وجعلناهم أئمة يهدون بأمرنا) (۸) وما آنان را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کنند)

همچنین در آیه ای دیگر می فرماید:

(وجعلنا منهم أئمة يهدون بأمرنا لما صبروا) (۹)؛ از آنان کسانی را به خاطر صبری که پیشه کردند، امام قرار

دادیم. آنان (مردم) را به امر ما هدایت می کنند.

از آیات یاد شده استفاده می شود که هدایت مردم بر عهده امامانی است که از جانب خداوند انتخاب شده اند و بدون شک هر امامی که هادی به حق است، بیش از همه به مقام خلافت و امامت لایق است؛ چنانچه خداوند متعال می فرماید:

(أفمن يهدى إلى الحق أحق أن يتبع أمن لا يهدى إلا أن يهدى فما لكم كيف تحكمون) (۱۰)؛ آیا کسی که

هدایت به سوی حق می کند، برای پیروی شایسته تر است، یا آن که خودش هدایت نمی شود، مگر اینکه

هدایتش کنند؟ به شما چه شده؟ چگونه داوری می کنید؟

مفاد این آیه شریفه بیانگر آن است که باید از کسی تبعیت کرد که خود هدایت یافته و سزاوار پیروی باشد

و کسی که خودش هدایت نیافته، دیگر نمی تواند دیگران را هدایت و راهنمایی کند.

### آیه «انذار» در روایات

در بحث پیش، نکاتی را که از خود آیات استفاده می شد، بیان نمودیم، اما اگر نگاهی به روایاتی که در این

مورد در منابع معتبر شیعه (۱۱) و اهل سنت نقل شده، داشته باشیم، مسأله بیش از این روشن خواهد شد. در

اینجا به عنوان نمونه برخی از این احادیث از طرق اهل سنت عرضه می شود:

1. جلال الدین سیوطی در تفسیر الدر المنثور نوشته است که عبد الله بن احمد، وابن ابی حاتم، و طبرانی و حاکم

و ابن مردویه و ابن عساکر از علی بن ابی طالب روایات کرده اند که در تفسیر آیه (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ)

فرموده: رسول الله المنذر، وانا الهادی (۱۲)؛ رسول خدا انذاردهنده و من هدایتگرم.

2. در برخی تفاسیر اهل سنت آمده است .

لما نزلت (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) وضع رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) يده على صدره، فقال: انا المنذر

وأوماً بيده الى منكب علي فقال: انت الهادي يا علي! بك يهتدي المهتدون من بعدى (۱۳)؛

هنگامی که آیه (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) نازل شد، پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) دستش را بر سینه خود

گذاشت و فرمود: من انذاردهنده ام، و با دستش به شانه علی اشاره کرد و فرمود: هدایتگر تو هستی علی، پس از

من هدایت یافته گان به وسیله تو هدایت می شوند.

3. عالم بزرگ اهل سنت فخر رازی در مفاتیح الغیب در تفسیر همان آیه، سه دیدگاه را از زبان مفسران نقل می

کند که بنابر دیدگاه سوم، «منذر» رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و «هادی» علی (علیه السلام) است. سپس از ابن عباس چنین نقل می کند:

وعلم أن أهل الظاهر من المفسرين ذكروا هاهنا أقوالاً... المنذر النبي والهادي علي. قال ابن عباس (رضي الله عنه): وضع رسول الله (صلی الله علیه وآله) يده على صدره، فقال: أنا المنذر ثم أوماً إلى منكب علي (رضي الله عنه) وقال: «أنت الهادي يا علي! بك يهتدي المهتدون من بعدى». (۱۴)؛

اهل ظاهر از مفسران در تفسیر این آیه نظرات متفاوتی دارند. (بنابر یک نظر) منذر پیامبر و هادی علی است. از ابن عباس نقل شده است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) دستش را بر سینه خود گذاشته و فرمود: من انذاردهنده هستم، آنگاه به علی بن ابی طالب اشاره کرد و فرمود: تو هدایت کننده ای علی، وبعد از من هدایت شوندگان به وسیله تو هدایت می شوند.

علامه طباطبایی (رحمه الله) در این مورد که «منذر» پیامبر (صلی الله علیه وآله) و «هادی» علی (علیه السلام) است، می فرماید:

«از طرق اهل سنت در این باره روایات بی شمار دیگری آمده است». (۱۵)؛

همچنین در همان جا می فرماید:

شمول آیه شریفه به علی (علیه السلام) از باب جری بر مصداق است، که از همین باب بر باقی ائمه (علیه السلام) نیز جریان می یابد و مقصود از روایاتی هم که نزول آیه را در حق علی (علیه السلام) می دانستند، همین جری است.

## ب. بررسی دلالت آیه «بامامهم»

خداوند متعال می فرماید:

(یوم ندعوا کلّ أناسٍ بامامهم فمن أوتى كتابه بیمینه فأولئك یقرءون کتابهم ولا یظلمون فتیلاً)؛ یاد کن روزی را که هر گروهی از مردم را با امامشان (پیشوایشان) فرامی خوانیم و هرکسی نامه اعمالش به دست راستش داده شود، پس آنان نامه اعمالشان را می خوانند و کمترین ستمی نخواهند شد.

در تمام زمان ها مردم چند دسته اند: مؤمن، کافر، مشرک و منافق. بنابر اطلاق آیه مذکور، در هر زمان برای هرکسی و هر گروهی پیشوایی هست که آنان روز قیامت با پیشوای خود محشور می شوند؛ مؤمنان با امام خود و کافران با امام خود. امام مؤمنان کسی است که مردم را به امر الهی هدایت کند، چنان که آیاتی از قبیل (ولکلّ قوم هاد) و (وجعلناهم ائمه یهدون بأمرنا) این مسأله را روشن تر می کنند و اولین مصداق امام هدایتگر بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله) را در تفسیر آیه انذار و هدایت بیان نمودیم.

اما احتمالات دیگری که در آیه ۱۲ سوره «اسری» داده شده است؛ به این بیان که «امام» در آیه مذکور به معنای «لوح محفوظ» و یا «کتاب مشتمل بر شریعت» است، به دلایل زیر درست به نظر نمی آید:

1. آیه کریمه، امام را به جمعیت ها نسبت داده و فرموده است: «ایامامهم».
2. ظاهر آیه کریمه این است که آیه مورد بحث را به معنای لوح محفوظ گرفت؛ زیرا در آیه ۲۱ سوره «یس» لوح محفوظ را یک امام نامیده که دومی ندارد، و مخصوص به طائفه معینی نیست.
3. ظاهر آیه کریمه این است که آیه مورد بحث، تمامی مردم-اعم از اولین و آخرین-را شامل می شود؛ در حالی که اولین کتاب آسمانی مشتمل بر شریعت تازه کتاب نوح بود و قبل از آن کتاب دیگر نبوده است (۱۶). از اینجا معلوم می شود که نمی تواند مراد از امام در آیه مورد بحث را کتاب گرفت؛ زیرا برای اینکه لازمه اش این می شود که امت های قبل از نوح، امام نداشته باشند؛ چون کتاب نداشتند، و حال آنکه ظاهرش این است که آنها هم امام داشتند.
3. بر اساس روایات فریقین، «امام» در آیه مورد بحث، به معنای مقتدا از جنس بشر است. مثلاً «الدرالمنثور» در تفسیر همین آیه می گوید: ابن مردویه از علی (علیه السلام) روایت نقل کرده که فرمود: «رسول خدا در معنای آیه (یوم ندعوا کلّ اناس بامامهم) فرمود: هر قومی، از امام زمانش واز کتاب پروردگارش واز سنت پیغمبرش پرسش می شود.

### ج. بررسی دلالت آیه «هدایت»

خداوند متعال می فرماید:

(وَمَنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ) (۱۷)؛ واز کسانی که آفریده ایم، امتی (گروهی) هستند که به حق هدایت می کنند و به آن حکم می کنند.

این آیه مبتنی بر امتنان و مژده است؛ که خداوند بر حسب نظام تعلیم و تربیت سلسله بشر، امت و گروه شایسته ای را آفریده و برانگیخته است که جامعه بشر را به سوی حق دعوت نمایند و بنابر روایاتی که از طریق فریقین نقل شده (و در همین بحث به آنها اشاره خواهد شد)، معلوم می شود که منظور از امت در آیه شریفه، امت اسلامی است؛ لیکن بدون شک نمی توان این امت را به معنای همه پیروان دین اسلام تفسیر کرد؛ زیرا در آیه مذکور، صفت هدایت کردن و به حق حکم نمودن که به امتی نسبت داده شده است، شامل تمام مسلمانان نمی شود؛ به دلیل اینکه خیلی از مسلمانان، نه دیگران را به حق هدایت می کنند و نه دائماً بر اساس حق حکم می نمایند. بلکه این دو صفت فقط عده محدودی از مسلمین را در بر می گیرد. به تعبیر علامه طباطبایی امت در آیه کریمه، توصیف کل به بعض (۱۸) می باشد؛ مانند دو آیه ذیل:

(ولقد آتينا بنى اسرائيل الكتاب والحكم والنبوءة) (۱۹)؛ ما بنى اسرائيل را کتاب (آسمانی) و حکومت و نبوت بخشیدیم.

(وجعلکم ملوکا) (۲۰)؛ شما را پادشاه قرار دادیم.

در دو آیه یاد شده، خداوند مقام نبوت و پادشاهی را که نصیب افراد خاصی شده بود، به کل نسبت می دهد.

### «امت» در آیه «هدایت»

اما در اینکه منظور از «امت» در آیه «هدایت» چه گروهی از مسلمانان هستند، بحث شده است؛ لیکن از اطلاق خود آیه می شود فهمید که این گروه پیوسته از تعلیمات غیبی بهره مند هستند؛ زیرا هدایت مطلق به حق، عبارت است از دعوت جامعه بشری به خداپرستی و تعلیم اصول و قواعدی که مردم را به سعادت و قرب رحمت پروردگار برساند و نیز لازمه هدایت به حق، آن است که بر اثر علم به ظاهر و باطن قرآن، مردم جهان را به پیروی از برنامه آن دعوت نموده، طریق سپاسگذاری و غرض از خلقت را به مردم یادآوری نمایند و گروهی را که در جستجوی حقیقت بوده و گم گشته اند، با آیات معجزه آسای قرآنی؛ هدایت نمایند. همچنین آنها عدالت را به شکل کامل رعایت می کنند؛

(وبه يعدلون)

عدالت در واقع حد وسط بین افراط و تفریط است و اقسامی دارد: عدالت در عقاید، عدالت در اخلاق، عدالت در قضاوت، عدالت در معاشرت و... (عدالت در تمام امور). پس تمام افعال آنها حقی است که از حق سرچشمه می گیرد.

در تفاسیر فریقین آمده است که پیامبر اعظم (صلی الله علیه وآله) در تفسیر آیه «هدایت» فرمودند:

«این امت من هستند که احکام، دستورات و عطاها و دادوستدهای آنان بر پای حق استوار می باشد». (۲۱)

چنان که می بینید، پیامبر (صلی الله علیه وآله) در حدیث فوق، کارهای امت را بدون قید و شرط حق معرفی کرده است. در این صورت، به یقین منظور از امت مذکور، فقط امام معصوم (علیهم السلام) می تواند باشد که تمام احکام، دستورات و کارهایش بر اساس حق است. چنان که در روایات معتبر همین مسأله مورد توجه قرار گرفته است؛ مثلاً در «شواهد التنزیل» از ابن عباس چنین نقل شده است:

(وممن خلقنا أمة) قال: یعنی من أمة محمد أمة، یعنی علی بن ابی طالب.

(یهدون بالحق) یعنی یدعون بعدک یا محمد إلی الحق.

(وبه يعدلون) فی الخلافة بعدک، ومعنی الأمة: العلم فی الخیر، نظیرها:

(إن إبراهیم کان أمة) یعنی علما فی الخیر، معلما للخیر) (۲۲)؛

ابن عباس در تفسیر آیه (وَمَنْ خَلَقْنَا أُمَّةً)

گفته است: یعنی از امت محمد امتی هست که مراد، یعنی علی بن ابی طالب. (یهدون بالحق) یعنی: ای محمد! بعد از تو (اوست که) به حق دعوت می کند، (وبه يعدلون)، بعد از تو در خلافت، عدالت را حکم می کنند.

### تفسیر «امت» به اهل بیت (علیهم السلام) و شیعیان

در بعضی از روایات شیعه می بینیم که در تفسیر آیه هدایت، «امت» علاوه بر اهل بیت (علیهم السلام)، به شیعیان نشان هم تفسیر شده است؛ مثل حدیث ذیل:

عن علی (علیه السلام): تفترق هذه الأمة علی ثلاث وسبعین فرقة، اثنتان وسبعون فی النار، وواحدة فی الجنة، وهم الذین قال الله تعالی:

(وَمَنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ) وهم أنا وشیعتی (۲۳). از علی (علیه السلام) نقل شده است: این امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم می شوند که هفتاد و دو تای آنها اهل آتش و فقط یکی از آنها بهشتی هستند. اینها کسانی هستند که خدای متعال در موردشان فرمود:

(وَمَنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ) وَأَنان من وشیعیان من هستند.

البته باید توجه داشت که ممکن است منظور، تقسیم هدایت و قضاوت به دو شکل باشد:

1. هدایت و قضاوت بدون خطا که فقط شامل امامان معصوم (علیهم السلام) می باشد؛

2. هدایت و قضاوت کم خطا که شامل شیعیان عالم و عادل می باشد.

بنابراین، قدر متیقن از مصادیق آیه مذکور، امامان معصوم (علیهم السلام) می باشند که در زمان های مختلف

وجود دارند؛ چرا که فقط آن حضرات می توانند در هدایت مردم به حق، هیچ اشتباه و خطایی نکنند و در

قضاوتشان به حق حکم نمایند؛ چنان که از خود آیه هم می شود همین مطلب را استفاده کرد. مثلاً فعل

«یهدون» در آیه مذکور مطلق و بدون قید خطا و نسیان بیان شده است. پس آیه هدایت در مرحله اول شامل

هادیان معصوم می شود که خداوند متعال در مورد امامت آنها این گونه فرموده است:

(أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) (۲۴)؛ آیا آن که به حق

راه می نماید، به متابعت سزاوارتر است، یا آن که به حق راه نمی نماید و خود نیز نیازمند هدایت است؟ شما را

چه می شود؟ چگونه حکم می کنید؟

### استمرار هدایت امامان معصوم

نظر به اینکه جمله (یهدون بالحق) به هیئت مضارع بوده ودلالت بر صفت هدایت به طور استمرار دارد، بر هیچ یک از پیامبران گذشته و اوصیاء آنها قابل انطباق نیست؛ زیرا مدت دعوت آنان محدود بوده و پایان یافته است. بدین نظر، آیه به طور صریح درباره رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) و اوصیای بعد از او در هر زمان دلالت می کند؛ زیرا طنین ندای مکتب قرآن در اقطار جهان، بر عهده رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) و اوصیای او (علیهم السلام) گذاشته شده است. چنان که در تفاسیر اهل سنت هم در تفسیر همان آیه، از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) روایتی نقل شده است که دلالت بر ضرورت وجود امام تا نزول حضرت عیسی (علیه السلام) می کند که شروع حکومت حضرت مهدی (عجل الله فرجه) می باشد:

از «ربیع» درباره (وممن خلقنا أمة يهدون بالحق) نقل شده است که رسول الله (صلی الله علیه وآله) فرمود:

« به درستی از امت من قومی بر حق می خواند، تا اینکه عیسی بن مریم فرود آید». (۲۵)

فخر رازی در ذیل همان آیه از جایی چنین نقل می کند:

هذه الآية تدل على أنه لا يخلو زمان ألبتة عن قوم بالحق ويعمل به ويهدى إليه وأنهم لا يجتمعون في شئ من الأزمنة على الباطل؛ این آیه دلالت دارد بر اینکه هیچ زمانی خالی از کسی نیست که قیام بر حق کرده و مردم را به آن هدایت کند، و آنان هرگز در طول زمان بر باطل اجماع نمی کنند. (۲۶)

البته نتیجه رازی از این آیه و تمام آیاتی که دلالت بر عصمت امامان اهل بیت (علیهم السلام) می کنند، عصمت اجماع امت اسلامی می باشد. نه عصمت فرد امام و ما به این مسأله در آیات بعدی بیشتر می پردازیم.

### د. بررسی دلالت آیات «شهادت»

الف: (ویوم نبعث من کلّ أمة شهيدا ثم لا يؤذن للذین کفروا ولا هم یستعتبون) (۲۷)؛ (به یاد خلق آور) روزی را که (در قیامت) ما از هر امتی شهادی برانگیزیم، آن گاه به کافران اجازه سخن و اعتذار داده نشود و نه توبه و انابه و عذری از آنان پذیرند.

ب: (فکیف إذا جئنا من کلّ أمة بشهید، وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا) (۲۸)؛ ما از هر امتی شهادی بیاوریم، و تو را هم شهید بر اینان بیاوریم.

ج: (ویوم نبعث فی کلّ أمة شهیدا علیهم من أنفسهم وجئنا بک شهیدا علی هؤلاء) (۲۹)؛ و روزی باشد که از هر امتی شهادی از خودشان بر خودشان برانگیزیم و تو را بیاوریم تا بر آنان شهادت دهی.

آیات کریمه در بیان چگونگی و سرگذشت روز قیامت است و دلالت می کند بر این که خداوند در هر امتی یک



نفر را مبعوث می کند، و این بعث، به معنای زنده کردن مردگان برای حساب نیست؛ بلکه بعثی است بعد از آن مرحله، و اگر مبعوث هرامتی را از خود آن امت قرار داد، برای این است که حجت تمام تر وقاطع تر باشد و عذری باقی نگذارد، و این معنا از سیاق استفاده می شود و مفسران هم آن را ذکر کرده اند (۳۰). همچنین در آیات مذکور، مراد از «شهداء» که خدا هر یک را از یک امتی برای گواهی دادن بر اعمال آن امت مبعوث می کند، فقط شامل انبیا (علیهم السلام) نمی باشد، بلکه تمام معصومین را در بر می گیرد و حتی در بعضی آیات، شهدا در برابر انبیا (علیهم السلام) هم آمده است.

(وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوَضِعَ الْكِتَابَ وَجِئَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشَّهَدَاءِ) (۳۱)؛ وزمین (در آن روز) به نور پروردگارش روشن می شود، و نامه های اعمال را پیش می نهند و پیامبران و گواهان را حاضر می سازند. دلیل دیگری که شهدا فقط شامل انبیا (علیهم السلام) نمی شود، آیاتی هستند که دلالت می کنند بر اینکه شاهد هرامت باید زنده و معاصر آن امت باشد؛ مانند آیه ای که از زبان حضرت عیسی (علیه السلام) چنین نقل می کند:

(وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دَمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ) (۳۲) و من تا در میانشان بودم، شاهد عقیده شان بودم و چون روح مرا گرفتی، تو خود مراقب عقیده شان گشتی و تو بر هر چیزی آگاهی.

فخر رازی در تفسیر آیات شهادت چنین می گوید: وثبت أيضا أنه لا بد في كل زمان بعد زمان الرسول من الشهيد؛ فحصل من هذا أن عصرا من الأعصار لا يخلو من شهيد على الناس وذلك الشهيد لا بد وأن يكون غير جائز الخطأ، وإلا لافتقر إلى شهيد آخر ويمتد ذلك إلى غير النهاية وذلك باطل؛ فثبت أنه لا بد في كل عصر من أقوام تقوم الحجج بقولهم وذلك يقتضي أن يكون إجماع الأمة حجة (۳۳)؛

برای ما ثابت شد که بعد از رسول، هیچ عصری از اعصار خالی از شاهد و گواهی بر مردم نیست و این شاهد و گواه، باید جائز الخطا نباشد و گرنه او هم نیاز به شاهد و گواه دیگری دارد، و این امر به صورت تسلسل تا بی نهایت ادامه خواهد یافت، و این تسلسل باطل است. بنابراین، در هر عصری باید جمعیتی باشند که گفتارشان حجت باشد و این راهی ندارد جز اینکه بگوئیم اجماع امت، حجت است.

البته با توجه به اینکه قرآن کریم می گوید: برای هرامتی یک گواه از جنس آنها قرار دادیم؛ نه اینکه مجموع امت برای فرد فرد امت، حجت و گواه است، بطلان نتیجهء جناب رازی معلوم می شود.

بنابراین باید در هر زمانی شهادتی از هرامتی بر اعمال امت خویش باشد، و این غیر از امام معصوم (علیهم السلام) کسی دیگر نیست.

## هدف از شهادت

آنچه از آیات مذکور استفاده می شود، این است که پروردگار عالم از هر گروهی از مردم در دنیا، شاهد زنده ای بر آنها گمارده است، تا اینکه بر سرائر عقیده، ایمان و کفر و اعمال صالحه و ناسزا و نیک و بد آن مردم شهادت و گواهی داشته و در روز قیامت در پیشگاه کبریایی در مورد اعمال آنان شهادت دهند و امکان رد آنها از سوی مجرمین نماند.

علامه طباطبایی در این مورد چنین می نویسد:

این اصلی است که مقتضای آن این است که میان این حجت ها و اجزا و نتایجش روابطی حقیقی و روشن باشد: به طوری که عقل مجبور به اذعان و قبول آن گردد و برای هیچ انسانی که دارای شعور فطری است، مجال رد آن و شک و تردید در آن باقی نماند. (۳۴)

اشکال: آیا با وجود علم بی پایان خدا، نیازی به وجود شهید و گواه دیگری هست؟

پاسخ: با توجه به یک نکته، جواب اشکال فوق روشن می شود، و آن نکته این است که مسئله شهادت غالباً جنبه روانی دارد؛ یعنی انسان هر قدر مراقبین و گواهان بیشتری در برابر خود ببیند، بیشتر حساب کار خود را می رسد و حداقل از شرمساری و رسوائی در میان افراد فزون تری نگران می شود؛ به خصوص که گواهان مردمی، بزرگ و عالی مقام باشند؛ مانند امامان معصوم (علیهم السلام) و فرشتگان. (۳۵)

## رابطه شهادت با علم و عصمت

لازمه شهادت، عبارت است از موهبت نیروی احاطه معنوی و تصرف باطنی و آگاهی بر سرائر اعمال قلبی و جوارحی مردم؛ زیرا گواهی کسی نزد خدا مورد قبول خدا خواهد بود که با علم ازلی او مخالف نباشد، یا به تعبیر دیگر، دارای عصمت باشد؛ به طوری که عقل مجبور به اذعان و قبول آن گردد، و برای هیچ انسانی که دارای شعور فطری است، مجال رد آن و شک و تردید در آن باقی نماند و معلوم است که حواس ظاهری ما و نیز قوای متعلق به آن حواس، تنها و تنها می تواند شکل ظاهری اعمال را ببیند؛ نه آنچه که برای حسی ما معدوم و غایب است، و حقایق و باطن اعمال، و معانی نفسانی از کفر و ایمان و فوز و خسران و بالاخره هر آنچه که از حس آدمی پنهان است، در حالی که بنابر اطلاق آیات شهادت، شاهدان بر تمام اعمال امت خود گواه می باشند و بدیهی است که این هرگز تحقق نخواهد یافت. جز به موهبت پروردگار که لازم و ساطت در فیوضات تکوینی و منصب تعلیم و تربیت و تبلیغ احکام الهی است (۳۶). بنابراین، واجب است شهادتی که در آن روز به امر خدای تعالی اقامه می گردد، متکی بر عصمت باشد. حتی در بعضی آیات هم مسئله شهادت از روی علم واقعی، با

صراحت بیان شده است:

(ولا يملك الذين يدعون من دونه الشفاعة، إلا من شهد بالحق وهم يعلمون)(۳۷)؛ این خدایان دروغین که مشرکین به جای خدا می خوانند، مالک شفاعت نیستند؛ مگر آنها که به دین حق شهادت داده، عالم به کرده های خلق بوده باشند.

### شاهدان امت اسلامی

با توجه به تفاسیر عامه در تفسیر مصداق «شهید»، می توان گفت که قریب به اتفاق مفسران اهل سنت معتقدند که شاهد این امت، نبی گرامی (صلی الله علیه وآله) است(۳۸). اما در روایات شیعی، تمام اهل بیت در زمان امامت خودشان شاهدان این امت می باشند و این گونه تفسیر، در واقع با معنای اصلی شهادت(شاهد و گواه شدن) و با هدف شهادت منطبق است. به روایات شیعه در این مورد توجه کنید.

امام صادق (علیه السلام) در تفسیر (ویوم نبعث من کلّ أمّة شهيدا) فرمود: برای هر زمانی وهرامتی امامی وجود دارد وهرامتی با امام خودشان مبعوث می شوند.

أبو حمزه ثمالی، از أبو جعفر (علیه السلام) در تفسیر همان آیه مذکور نقل می کند که حضرت فرمود: (نحن الشهود علی هذه الامه) (۴۰) ما شاهدان این امت هستیم.

منصور از حماد اللحام نقل می کند که امام صادق (علیه السلام) فرمود :

(نحن والله نعلم ما فی السموات وما فی الأرض وما فی الجنّة وما فی النار وما بین ذلك، قال: فبقیت أنظر الیه، فقال: یا حماد! ان ذلك فی کتاب الله ثلاث مرات. قال: ثم تلا هذه الآية (ویوم نبعث فی کلّ أمّة شهيدا علیهم من أنفسهم وجئنا بک شهیدا علی هؤلاء ونزلنا علیک الکتاب تبیاناً لكلّ شیء وهدی ورحمة وبشری للمسلمین)(۴۱)؛ قسم به خدا ما هرچه در آسمان ها وزمین وبهشت وجهنم و بین اینها وجود دارد می دانیم. حماد می گوید: من داشتم به او نگاه می کردم، فرمود: ای حماد! این مسأله در کتاب خدا سه بار تکرار شده است. سپس این آیه را تلاوت کرد:

(ویوم نبعث فی کلّ أمّة شهیدا علیهم من أنفسهم)

### ه: بررسی دلالت آیه «اولی الامر»

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

(یا ایها الذین آمنوا أطیعوا الله وأطیعوا الرّسول وأولی الأمر منکم)(۴۲)؛ خدا ورسول وصاحبان امری را که از میان خود شماست، اطاعت کنید.

کلمه «اولی الامر» اسم جمع به معنای صاحبان نظر، رأی و امر بر جامعه بشر است که از جانب پروردگار تعیین شده اند. (۴۳)

ومفاد کلمه «منکم» در جمله «وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» آن است که اولی الامر از نوع شما مردم هستند؛ همچنان که در آیه دیگری می خوانیم: (رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ) (۴۴)؛ (ابراهیم خلیل علیه السلام) از خداوند می خواهد) بارپروردگارا! پیامبری را از همین مردم بفرست که آیات قرآنی را بر آنان بخواند از سویی دیگر ما می دانیم که قرآن کریم کتابی است که اوامر و نواهی آن شامل تمام زمان ها و اعصار می باشد و آیات آن تا ابد تعطیل نمی شوند. بنابراین، وقتی که خدای متعال ما را به وسیله آیه مذکور به اطاعت از خود و اطاعت از رسول و اولو الامر می خواند، باید رسول یا اولو الامر در قید حیات باشند، تا با اطاعت از آنها (به خصوص در حوادثی که به مرور زمان واقع می شوند) از خدای کریم اطاعت کرده باشیم و در صورتی که رسول در قید حیات نباشد، اگر اولو الامر هم وجود خارجی نداشته باشند، آیه کریمه لغو و تعطیل می شود و این مسأله به دلیل محال بودن نقض غرض خداوند، غیر ممکن است. پس در هر عصری باید صاحب امر وجود داشته باشد که معنای آیه کریمه کاملاً محقق شود و با توجه به اینکه در قرآن کریم، رهبران و امامان به دو قسم تقسیم می شوند؛ یعنی ائمه کفر و ضال (فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ) (۴۵) و ائمه هدایتگر (وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) (۴۶)، معلوم می شود که اولو الامر در آیه کریمه، همان امامان هدایتگر و معصوم هستند؛ نه رهبران و فرمانداران غیر معصوم.

### مصادیق اولو الامر

درباره مصادیق اولو الامر، میان شیعه و سنی و میان خود علمای اهل سنت اختلاف است. شیعه، اهل بیت (علیهم السلام) و ائمه دوازده گانه خود را مصداق اولو الامر می داند و عصمت را برای آنان امری لازم می شمارد. در میان اهل تسنن در مصداق اولو الامر اختلاف شده است. زمخشری در این مورد چنین می گوید: «مراد از اولو الامر، یا علمای امت است، یا خلفای راشدین است و یا امرای سریه ها (۴۷)». (۴۸)

سیوطی (۴۹) و اکثر مفسران اهل سنت همین نظر را دارند. فخر رازی در تفسیر خود مصداق اولو الامر را اهل حل و عقد از بزرگان امت می داند (۵۰). ما انشاء الله در بحث عصمت اثبات خواهیم کرد که فقط ائمه معصوم از اهل بیت (علیهم السلام) می توانند مصداق اولو الامر باشند.

## اولو الامر در روایات

مطابق روایات متواتر شیعه (۵۱) و نیز بنا بر برخی از روایات اهل سنت، مراد از «اولو الامر» در آیه مورد بحث، ائمه اهل بیت (علیهم السلام) هستند و ما بعضی از آن روایات را ذکر می کنیم. حاکم حسکانی با سند خود از امام علی (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل کرده که فرمود: «شریکان من کسانی هستند که خدای متعال اطاعتشان را مقرون با اطاعت خود و با اطاعت من آورده است. و در باره آنان چنین نازل کرد:

(یا ایها الذین آمنوا أطیعوا الله وأطیعوا الرسول وأولی الأمر منکم)

من گفتم: ای رسول خدا! آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: تو نخستین آنها هستی». (۵۲)

علامه طباطبایی در تفسیر خویش بعد از ذکر بعضی از روایات در مورد اولو الامر، این گونه می فرماید: و در این میان، از طرق شیعه و سنی روایات دیگری نیز هست، و در آن روایات، امامت یک یک ائمه با اسامیشان ذکر شده است، اگر خواننده عزیز بخواهد به همه آن روایات واقف گردد، باید به کتاب ینابیع الموده، غایه المرام بحرانی و غیر این دو مراجعه نماید. (۵۳)

مثلا قندوزی در مورد امامان (علیهم السلام) چنین می نویسد:

بعضی از محققان گفته اند: احادیثی که دلالت می کنند بر اینکه جانشینان پیامبر (صلی الله علیه وآله) دوازده نفرند (۵۴)، از طرق مختلف نقل شده و مشهور است و با گذشت زمان معلوم شد که مقصود پیامبر (صلی الله علیه وآله) از این سخن خویش، امامان دوازده گانه از اهل بیت و عترت او هستند؛ زیرا نمی توان این حدیث را بر خلفای نخستین از اصحابش حمل کرد؛ به خاطر اینکه تعداد آنها از دوازده نفر کمتر است. همچنین ممکن نیست آنها را بر حاکمان اموی تطبیق کرد، زیرا آنان از دوازده نفر بیشترند و از بنی هاشم نبودند؛ در حالی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: «آنان همگی از بنی هاشم اند»... و همچنین حدیث، بر خلفای بنی عباس هم قابل تطبیق نمی شود؛ زیرا عدد آنها بیش از دوازده بود و علاوه از این، آنها به آیه (قل لا أسئلكم علیه أجر إلا المودة فی القربی) عمل نکردند و حدیث کساء را نادیده گرفتند. بنابراین، راهی جز این نیست که حدیث را بر امامان دوازده گانه از اهل البیت تطبیق دهیم؛ زیرا آنان داناترین، باتقواترین (وزاهدترین مردم بودند...)» (۵۵)

بنابراین، اولو الامر همان امامان دوازده گانه (علیهم السلام) هستند که به اعتراف خود علمای اهل سنت، داناترین و باتقواترین مردم، و همگی از بنی هاشم هستند.

## و. بررسی دلالت آیه «صادقین»

(یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقین) (۵۶)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! از خداوند پروا کنید و با صادقان باشید.

خدای متعال در این آیه به تمام مؤمنان تا روز قیامت، نخست دستور به تقوا و سپس دستور به همراه بودن با صادقین را می دهد؛ چنان که مؤمنین باید در هر عصری که هستند تقوا را رعایت کنند؛ همچنین باید در هر زمانی، «صادقین» را همراهی کنند و لازمه این معنا آن است که در هر زمانی باید «صادقین» وجود داشته باشند. البته صادقینی که به عنوان گروهی خاص مطرح شده اند؛ چنان که می بینیم، گفته نشده است: کونوا من الصادقین؛ از صادقین باشید؛ بلکه؛ آیه فرموده است.

(کونوا مع الصادقین) با صادقین باشید. این خود قرینه روشنی است که «صادقین» در آیه به معنای گروه خاص است (۵۷). اما برای شناخت آن گروه خاص نیاز به بحث داریم و بهترین راه برای شناخت آنها مراجعه به خود قرآن کریم است که در آیات متعددی «صادقین» را معرفی کرده است.

در سوره حجرات درباره «صادقین» می خوانیم:

(إنما المؤمنون الذین آمنوا بالله ورسوله ثم لم یرتابوا وجاهدوا بأموالهم وأنفسهم فی سبیل الله أولئک هم الصادقون) (۵۸)؛ مؤمنان واقعی تنها؛ آن کسان اند که به خدا و رسول او ایمان آوردند، سپس هیچ گاه شک و ریبی به دل راه ندادند و در راه خدا با مال و جانشان جهاد کردند. اینان به حقیقت راستگو هستند.

و در سوره دیگری می خوانیم:

(لیس البرّ أن تولّوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب ولكنّ البرّ من ءامن بالله والیوم الآخر والملائکة والکتاب والنبین وءاتی المال علی حبه ذوی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل والسائلین وفی الرقاب وأقام الصلوة وءاتی الزکوة والموفون بعهدهم إذا عاهدوا والصابرین فی البأساء والضراء وحين البأس أولئک الذین صدقوا وأولئک هم المتقون) (۵۹)؛ نیکوکاری آن نیست که روی به جانب مشرق یا مغرب کنید؛ (چه این چیز بی اثری است)؛ لیکن نیکوکاری آن است که کسی به خدای عالم و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیغمبران ایمان آرد و دارای خود را در راه دوستی خدا به خویشان و یتیمان و فقیران و در راه ماندگان و گدایان بدهد و در آزاد کردن بندگان صرف کند، و نماز به پا دارد و زکات مال (به مستحق) بدهد، و نیز نیکوکار آناند که با هر که عهد بسته اند به موقع خود وفا کنند و در حال تنگدستی و سختی و هنگام کارزار صبور و شکیبا باشند. (کسانی که بدین اوصاف آراسته اند) آنها به حقیقت راستگویان و آنها به حقیقت پرهیزکاران اند.

و نیز می خوانیم:

للفقراء المهاجرين الذين أخرجوا من ديارهم وأموالهم يبتغون فضلا من الله ورضوانا وينصرون الله (رسوله)  
أولئك هم الصادقون(۶۰)؛ [بخشی از غنایم] برای فقیران مهاجری است که از دیار و اموالشان بیرون رانده شده  
اند؛ در حالی که فضل و خشنودی خدا را می جویند و خدا و پیامبرش را یاری می کنند، اینان همان راستگویان  
اند.

از مجموع این آیات نتیجه می گیریم که «صادقین» کسانی هستند که با وجود همهء مشکلات، تعهدات خود را  
در برابر ایمان به پروردگار به خوبی انجام می دهند، و جز رضای خدا و یاری پیامبر (صلی الله علیه وآله) هدفی  
ندارند؛ نه تردیدی به خود راه می دهند، نه عقب نشینی می کنند و نه از انبوه مشکلات می هراسند؛ بلکه با انواع  
فداکاری ها، صدق ایمان خود را ثابت می کنند اما شکی نیست که صدق، مراتب گوناگونی دارد: صدق در  
کلام، صدق در افعال، صدق در اخلاق و صدق در عقاید، و هر کدام از این مراتب، دو قسم است: مطلق و نسبی.  
بنابراین، افراد صادق هم مراتب متفاوتی دارند؛ بعضی در قلهء آن قرار گرفته اند که همان معصومان هستند،  
و بعضی در مراحل پایین تر.

#### منظور از «صادقین» در آیهء مورد بحث

به دو دلیل «صادقین» در آیهء مورد بحث ما (کونوا مع الصادقین)، فقط شامل امامان معصوم (علیهم السلام) می  
شود:

**دلیل اول:** عنوان «صادقین» در آیه کریمه مطلق (۶۱) وبدون قید است؛ که شامل جمیع مراتب صدق می باشد؛  
به طوری که شئون وجودی و صفات آنها صدق محض باشد و در کمون آنها صدق عقیده و صدق خلقی به طور  
فعلیت نهاده شده و شائبهء کذب و تزلزل و بطلان در آنان نباشد؛ چراکه اگر حتی در یک مرتبه کاذب باشند،  
متابعت آنها حرام است، نه واجب، به یقین دستور پیروی و همگامی بدون قید و شرط از غیر معصوم از سوی  
خداوند حکیم محال است و این خود دلیل بر آن است که این گروه باید معصوم باشند. پس این حقیقت منطبق  
نمی شود؛ جز بر رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) و اوصیای صادق او (علیهم السلام) که پروردگار به آنها  
طهارت و عصمت وجودی و صدق ذاتی موهبت فرموده و آنها را صادق محض قرار داده است و بدیهی است که  
از طریق اکتساب هرگز نمی توان به صدق ذاتی متصف شد.

**دلیل دوم:** اخبار بسیاری، از طرق عامه و خاصه وجود دارد که در آنها با عبارات مختلف، (در بعضی «ایانا عنی»،  
در بعضی «هم الأئمة» (۶۲) در بعضی «الأئمة الصديقون» و در بعضی «علی بن ابی طالب» و غیره اینها) «صادقین»  
تنها به امامان اهل البیت (علیهم السلام) تفسیر شده است. برای نمونه، از بعضی از آن اخبار را یاد می کنیم:

## اخبار در تفسیر «صادقین»

بنابر روایات فریقین، منظور از صادقین در آیه مذکور، امامان اهل البیت (علیهم السلام) می باشند:

### الف. در منابع اهل سنت

از ابن عباس نقل شده است: مقصود از صادقین در آیه شریفه علی بن ابی طالب است (۶۳)

سیوطی در تفسیر آیه کریمه از ابن عباس چنین نقل می کند :

عن ابن عباس فی قوله: (اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)

قال: (یعنی) مع علی بن ابی طالب (۶۴)؛ ابن عباس درباره «مع الصادقین» در آیه شریفه می گوید: یعنی با علی بن ابی طالب باشید.

از ابن عباس در تفسیر همان آیه چنین روایت شده است .

عن ابن عباس فی قوله: (اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)

قال: نزلت فی علی بن ابی طالب خاصة (۶۵)؛ این آیه در حق علی بن ابی طالب به طور خاص نازل شده است. و نیز در تفسیر در المثنور چنین آمده است .

عن ابی جعفر [و] هو الباقي (علیه السلام) فی قوله: (وكونوا مع الصادقین)

قال: مع آل محمد (۶۶)؛ امام باقر (علیه السلام) در تفسیر (كونوا مع الصادقین)

فرمود: یعنی با آل محمد باشید.

### ب. در منابع شیعه

از سلیم بن قیس هلالی چنین نقل شده است :

روزی علی (علیه السلام) با جمعی از مسلمانان گفتگو داشت و از جمله فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم،

آیا می دانید [آیا یادتان هست؟] هنگامی که خداوند متعال (إِتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) را نازل کرد، سلمان

گفت: ای رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آیا منظور از آن عام است یا خاص؟ پیامبر (صلی الله علیه وآله)

فرمود: مأمورین به این دستور همه مؤمنان اند و اما عنوان «صادقین» مخصوص برادرم علی (علیه السلام)

و اوصیای بعد از او تا روز قیامت است؟ حاضران گفتند: آری، این سخن را از پیامبر (صلی الله علیه وآله)

شنیدیم. (۶۷)



جابر از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند که در تفسیر سخن خدا (... وكونوا مع الصادقین) فرمود: یعنی همراهی با آل محمد. (۶۸)

### منظور از همراهی با «صادقین»

خدای سبحان ما را با همراهی با صادقین امر فرموده است، ولی بدون شک منظور از همراهی و معیت، این نیست که انسان همنشین آنها باشد؛ بلکه مفاد همراهی با صادقین همان قبول ولایت و پیروی از دعوت آنها (اوصیای رسول گرامی) است که پروردگار عالم زمان تبلیغ و دعوت جامعه به سوی حق و همچنین هدایت معنوی و باطنی را بر عهده آنان نهاده است.

فخر رازی این حقیقت را پذیرفته که همهء ما جایز الخطا هستیم و باید به کسی اقتدا کنیم که معصوم است، تا در پرتو او از خطا مصون بمانیم و این معنا در هر زمانی خواهد بود و هیچ دلیلی بر اختصاص آن به عصر پیامبر ص نداریم؛ لیکن مصداق آیه را مجموع امت می داند، نه یک فرد! و به تعبیر دیگر، این آیه را دلیل بر حجیت اجماع مؤمنین و عدم خطای مجموع امت تفسیر می کند. (۶۹)

مؤلف تفسیر نمونه نسبت به سخن رازی چنین اظهار نظر کرده است:

به این ترتیب، فخر رازی نیمی از راه را به خوبی پیموده، اما در نیمه دوم گرفتار اشتباه شده است. اگر او به یک نکته که در متن آیه است، توجه می کرد، نیمه دوم راه را نیز به طور صحیح می پیمود، و آن اینکه اگر منظور از صادقان مجموع امت باشد، خود این پیرو نیز جزء آن مجموع است و در واقع پیرو، جزئی از پیشوا می شود، و اتحاد تابع و متبوع خواهد شد؛ در حالی که ظاهر آیه این است که پیروان از پیشوایان، و تابعان از متبوعات جدا هستند. (۷۰)

اگرچه برخی از مفسران اهل تسنن مانند نویسندة معالم التنزیل فی تفسیر القرآن (۷۱) ذیل آیه سعی کرده به روایاتی استناد کند که منظور از صادقین را اصحاب یا مهاجرین معرفی کند، ولی این تفسیر اشتباه است؛ به دلیل اینکه اولاً در جای خود اثبات شده است که همهء اصحاب و مهاجرین افراد صادقی نبوده اند و کسانی هم که صادق بودند (به استثنای اهل بیت (علیهم السلام)) در مرتبهء مطلق صدق به معنای عصمت نبودند، و ثانیاً مفهوم آیه عام است و هر زمانی را شامل می شود؛ در حالی که صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) در زمان محدودی بوده اند.

نتیجہء بحث این شد که آیهء مذکور (وكونوا مع الصادقین) از آیاتی است که دلالت بر وجود امام معصوم در هر عصر و زمان می کند.

اما علت اینکه «صادقین» در آیه جمع آمده است؛ در حالی که به نظر مذهب اهل بیت (علیهم السلام) در هر زمان باید یک امام هادی و صادق وجود داشته باشد، این است که مخاطبان آیهء کریمه تنها اهل یک عصر نیستند، بلکه آیه، تمام اعصار و قرون را مخاطب ساخته، و مسلم است که مجموع مخاطبین همه اعصار، با جمعی از صادقین خواهند بود و به تعبیر دیگر، چون در هر عصری امام صادقی وجود دارد، هنگامی که همه قرون و اعصار را مورد توجه قرار دهیم، سخن از جمع معصومان و صادقان به میان خواهد آمد، نه از یک فرد صادق.

### علت عدم دسترسی ما به «اولی الامر» و «صادقین»

ما متأسفانه در عصری زندگی می کنیم که به امام معصوم دسترسی نداریم، و همین سبب شده است که برخی بر ما اشکال کرده و گفته اند: «اولو الامر» که خدا اطاعتش را بر امت واجب کرده، امام معصوم نیست؛ بلکه اهل حل و عقد است؛ زیرا امت به امام معصوم دسترسی ندارد.

باید بدانیم که اگر امروز مسلمانان دسترسی به امام معصوم خود ندارند، این مشکل و نقیصه به خدا و امام بازمی گردد؛ بلکه خود امت اسلام با سوء اختیار خود، خود را از امام معصوم بی بهره کرد؛ چنان که خواجه نصیر الدین طوسی همین مسأله را این گونه بیان می کند.

وجوده لطف. و تصرفه لطف آخر و عدمه منا؛ وجود امام لطف است، و تصرف او (در تمام امور) لطفی دیگر است، و علت نبودش به ما بازمی گردد.

محرومیت ما از امام معصوم مثل این می ماند که آب وضو را با دست خود به زمین می ریزیم، سپس می گوئیم که حکم وضوء یا نماز ما چه می شود؟

شگفت از کسی است که در این عصر بحرانی زندگی کند، اما نیاز به امام معصوم را احساس نکند؟! و گمان کند که بشر بدون رابطه با امام منصوب از جانب خداوند، می تواند زندگی بهتری بسازد؟ مستشکل می گفت:

ما بعد از ختم نبوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) دیگر تحت ولایت هیچ کس نمی رویم و هرچه گفته شده، برای ما کفایت می کند؛ سوال این است که چرا در طول تاریخ پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بشر نتوانسته است جلوی جنگ ها، بی عدالتی ها و مصیبت های روحی و معنوی را بگیرد؟ آیا تمام مشکلاتی که الان و در طول تاریخ اسلامی افتاده، به دلیل عدم توجه امت به امام معصوم نبوده است؟ اگر واقعا امت اسلامی از امام معصوم تبعیت می کردند، دچار این همه مشکلات می شدند؟ همه این سؤالات فقط یک پاسخ منطقی دارد. و آن این است که ما همیشه به امام معصوم نیاز داشتیم و نیازمند خواهیم بود.

## نتیجه گیری

تمام آیات مذکور در عناوین این تحقیق، دلالت بر این دارد که زمین نباید خالی از امام باشد؛ اما این که امام باید وجود مشهودی داشته باشد، لزوماً این طور نیست. چنان که مفسر شیعه، سید عبدالحسین طیب در تفسیر (ولکل قوم هاد)(۷۲) نظر شیعه را در مورد عدم وجود ظاهری و مشهود امام، چنین می نویسد: از اول دنیا، از زمان آدم تا انقراض عالم، باید بر روی زمین حجت باشد؛ اما ظاهراً مشهوداً او غائباً مستوراً(۷۳). و این مسأله قطعاً با غیبت امام تضاد ندارد؛ چرا که وظیفه اصلی امام، هدایت باطنی مردم است و این وظیفه هم الزام نمی کند که وجود امام باید برای همه ظاهر و عیان باشد. بنابراین، امام هدایت کننده ای است با امری ملکوتی. پس امامت از نظر باطن یک نحوه ولایتی است که امام در اعمال مردم دارد، و هدایتش چون هدایت انبیا و رسولان و مؤمنین، صرف راهنمایی از طریق نصیحت و موعظه حسنه و بالاخره صرف نشانی دادن نیست؛ بلکه هدایت امام، واسطه گری و رساندن خلق به حق است و این امر با غیبت امام نیز امکان پذیر است، و آنچه مهم است وجود ارتباطی امام بین مردم و خداست. (۷۴)

## فهرست منابع

1. قرآن کریم
2. نهج البلاغه
3. ابن ابی حاتم، عبد الرحمن بن محمد، تفسیر القرآن العظیم، تحقیق: اسعد محمد الطیب، چاپ سوم، مکتبه نزار مصطفی الباز، عربستان سعودی، 1419 ق
4. [ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، دار حیاء الکتب العربیة، بیروت، بی تا
5. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، مؤسسه انتشارات علامه، قم، بی تا
6. متشابه القرآن ومختلفه، انتشارات بیدار، قم. 1410 ق
7. ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحریر والتنویر، بی نا، بیروت، بی تا
8. ابن عطیه اندلسی، عبد الحق بن غالب، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتب العزیز، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۲۲۴۱ ق
9. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل، تفسیر القرآن العظیم، چاپ اول، دار الکتب العلمیه، بیروت، 1419 ق
10. ابن میثم، میثم بن علی، شرح نهج البلاغه، مؤسسه فقه شیعہ، [بی جا] 1378 ش
11. ایباری، ابراهیم الموسوعه القرآنیة، مؤسسه سجل العرب، [بی جا]، 1405 ق
12. [احمد بن حنبل، مسند، مؤسسه قرطبه، مصر، بی تا
13. امینی، عبد الحسین احمد، الغدیر فی الکتب والسنة والادب، تهران، دار الکتب الاسلامیه، 1366 ش
14. بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، بنیاد بعثت، چاپ اول، 1416 ق
15. بخاری، ابو عبد الله، صحیح بخاری، بیروت، دار المعرفه، بی تا
16. بغوی، حسین بن عمر، أنوار التنزیل وأسرار التأویل، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1418 ق
17. تفلیسی، ابو الفضل جیش بن ابراهیم، وجوه القرآن، تصحیح: دکتر مهدی محقق، تهران، بنیاد قرآن، 1371 ش
18. ثعلبی نیشابوری، ابو اسحاق احمد بن ابراهیم، الكشف والبیان عن تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، 1422 ق
19. جرجانی، سید شریف، علی بن محمد، التعریفات، بیروت، دار الفکر، 1418 ق
20. جوینی خراسانی، ابراهیم بن محمد، فرائد السمطین، بیروت، مؤسسه المحمودی، بی تا
21. حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر، نهج الحق وکشف الصدق، دار الهجره، [بی جا]، 1407 ق
22. الباب الحادی العشر، تحقیق: دکتر مهدی محقق، مؤسسه چاپ وانتشارات آستان رضوی، چاپ پنجم،

مشهد، 1376 ش

23. حسكاني، عبيد الله بن احمد، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، تحقيق: محمد باقر محمودي، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامي، چاپ اول، تهران 1411 ق
24. حسيني استرآبادي، سيد شرف الدين علي، تأويل الآيات الظاهرة، دفتر انتشارات اسلامي جامعه ي مدرسين حوزه علميه قم، چاپ اول، قم، 1409 ق
25. حسيني زبيدي، محمد مرتضي، تاج العروس من جواهر القاموس، دار المكتبة الحيات، بيروت، بي تا
26. خوارزمي، موفق بن احمد، المناقب، مؤسسه النشر الاسلامي، قم، بي تا
27. رازي، فخر الدين، ابو عبد الله محمد بن عمر، مفاتيح الغيب، دار احياء التراث العربي، چاپ سوم، بيروت، 1420 ق
28. زمخشري، محمود، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، دار الكتاب العربي، چاپ سوم، بيروت، 1407 ق
29. سبحاني، جعفر، الالهيات على هدى الكتاب والسنة والعقل، (ج 4)، مؤسسه الامام الصادق (عليه السلام)، چاپ پنجم، قم، 1423 ق
30. سيوطي، جلال الدين، الدر المنثور في تفسير المأثور، كتابخانه آيه الله مرعشي نجفي، قم، 1404 ق
31. صدوق، محمد بن علي بن حسين، معاني الاخبار، تصحيح علي اكبر غفاري، انتشارات اسلامي (وابسته به جامع مدرسين) قم، 1361 ش
32. طباطبائي، سيد محمد حسين، الميزان في تفسير القرآن، دفتر انتشارات اسلامي جامعه ي مدرسين حوزه علميه قم، قم، 1417 ق
33. طبرسي، فضل بن حسن، مجمع البيان في تفسير القرآن، انتشارات ناصر خسرو، تهران، 1372 ش
34. طبري، ابو جعفر محمد بن جرير، جامع البيان، دار الحديث، [بي جا]، 1439
35. طريحي، فخر الدين، مجمع البحرين، تحقيق: سيد احمد حسيني، كتابفروشي مرتضوي، چاپ سوم، تهران، 1375 ش
36. عاملي، علي بن حسين، الوجيز في تفسير القرآن العزيز، تحقيق: شيخ مالك محمودي، دار القرآن الكريم، چاپ اول، قم، 1413 ق
37. عروسي حويزي، عبد علي بن جمعه، تفسير نور الثقلين، تحقيق: سيد هاشم رسولي محلاتي، انتشارات اسماعيليان، چاپ چهارم، قم، 1415 ق
38. فرات كوفي، فرات بن ابراهيم، تفسير فرات الكوفي، تحقيق: محمد كاظم محمودي، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامي، چاپ اول، تهران، 1410 ق

39. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، انتشارات هجرت، قم، 1410 ق
40. فیض کاشانی، ملا محسن، تفسیر الصافی، تحقیق: حسین اعلمی، انتشارات الصدر، تهران، 1415 ق
41. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، تحقیق: سید طیب موسوی جزایری، دار الکتب، چاپ چهارم، قم، 1367 ش
42. قندوزی، حنفی، ینابیع الموده لذوی القربی، بیروت، بی تا
43. کاشانی، ملا فتح الله، زبدۀ التفاسیر، تحقیق: بنیاد معارف اسلامی، بنیاد معارف اسلامی، چاپ اول، قم، 1423 ق
44. کلینی رازی، ابو جعفر محمد بن یعقوب، اصول کافی، تحقیق: علی اکبر غفاری، چاپ چهارم، دار الکتب الاسلامیه، تهران، 1365 ش
45. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار الجامعه لدرر الاخبار الایمه الاطهار (علیهم السلام)، مؤسسه الوفاء، [بی جا]، 1983 م
46. محلی جلال الدین، جلال الدین سیوطی، تفسیر الجلالین، مؤسسه النور للمطبوعات، بیروت، 1416 ق
- مراغی، احمد بن مصطفی، تفسیر المراغی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا
47. مسلم بن الحجاج القشیری، ابو احسین، صحیح مسلم، دار المعرفه، بیروت، بی تا
48. مظهری، محمد ثناء الله، التفسیر المظهری، مکتبه رشدیہ، پاکستان، 1412 ق
49. مغنیہ، محمد جواد، تفسیر الکاشف، دار الکتب الإسلامیہ، تهران، 1424 ق
50. ابن حجر، احمد هیثمی، الصواعق المحرقه فی الرد علی اهل البدع والزندقه، مکتبه مرتضوی، تهران، بی تا

پی نوشت ها:

(۱) رک: باب حادی عشر، ص ۶۸۱

(۲) قصص (۸۲)، آیه ۹۶

(۳) انعام (۶)، آیه ۴۲۱

(۴) بقره (۲)، آیه ۴۲۱

(۵) بقره (۲)، آیه ۴۲۱

(۶) طه (۲۰)، آیه ۹۲-۰۳

(۷) رعد (۳۱)، آیه ۷

- (٨) انبياء(١٢)، آيه ٣٧
- (٩) سجده(٢٣)، آيه ٤٢
- (١٠) يونس(٠١)، آيه ٥٣
- (١١) ر. ك: اصول كافي، ج ٢، ص ٢٩١: همچنين ر. ك: تفسير عياشي و تفسير قمي ذيل همان آيه
- (١٢) الدر المنثور، ج ٤، ص ٥٤
- (١٣) تفسير غرائب القرآن ورغائب الفرقان، ج ٤، ص ١٤١؛ الدر المنثور، ج ٤، ص ٥٤ وشواهد التنزيل، ج ١، ص ١٨٣
- (١٤) مفاتيح الغيب، ج ٩١، ص ٤١
- (١٥) الميزان، ج ١١، ص ٦٢٣ ور. ك: المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز، ج ٣، ص ٧٩٢؛ الكشف والبيان عن تفسير القرآن، ج ٥، ص ٢٧٢؛ كشف الأسرار وعده الأبرار، ج ٥، ص ٣٦١ وكتاب التسهيل لعلوم التنزيل، ج ١، ص ١٠٤
- (١٦) وكل شيء أحصيناه في إمام مبین) يس(٦٣)، آيه ٢١
- (١٧) اعراف(٧)، ١٨١
- (١٨) الميزان، ج ٨، ص ٦٤٣
- (١٩) جاثيه(٥٤)، ٦١
- (٢٠) مائده(٥)، ٢٠
- (٢١) عن ابن جريج في قوله (وممن خلقنا أئمة يهدون بالحق) قال: ذكر لنا أن النبي (صلى الله عليه وآله) قال: هذه أمتي بالحق يحكمون ويقضون ويأخذون ويعطون؛ الدر المنثور، ج ٣، ص ٥٥١ وجامع البيان في تفسير القرآن، ج ٩، ص ٢٩
- (٢٢) شواهد التنزيل، ج ١، ص ٩٦٢، در تفاسير شيعه، تمام امامان (عليهم السلام) به معنای همان «امت» محسوب می شوند. ر. ك: البرهان في تفسير القرآن، ج ٢، ص ٩١٦، مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ٤، ص ٣٧٧. وزبده التفاسير، ج ٢، ص ٣٣٦
- (٢٣) البرهان في تفسير القرآن، ج ٢، ص ٢٦٠
- (٢٤) يونس(٠١)، ٥٣
- (٢٥) الدر المنثور، ج ٣، ص ٥٥١ ومفاتيح الغيب، ج ٥١، ص ٨١٤
- (٢٦) مفاتيح الغيب، ج ٥١، ص ٨١٤
- (٢٧) نحل(٦١)، آيه ٤٨

- (۲۸) نساء(۴)، آیه ۱۴
- (۲۹) نحل(۶۱)، آیه ۹۸
- (۳۰) المیزان، ج ۲۱، ص ۲۲۳
- (۳۱) زمر(۹۳)، آیه ۹۶
- (۳۲) مائده، آیه ۷۱۱
- (۳۳) مفاتیح الغیب، ج ۰۲، ص ۸۵۲
- (۳۴) المیزان، ج ۲۱، ص ۳۲۳
- (۳۵) ر. ک: تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۴۵۳
- (۳۶) ر. ک: المیزان، ج ۲۱، ص ۴۲۳
- (۳۷) زخرف(۳۴)، آیه ۶۸
- (۳۸) بیان المعانی، ج ۴، ص ۴۴۲؛ تفسیر الجلالین، ص ۰۸۲؛ تفسیر القرآن العظیم(ابن کثیر)، ج ۴، ص ۰۱۵؛ التفسیر القرآنی للقرآن، ج ۷، ص ۹۳۳؛ تفسیر المراغی، ج ۴۱، ص ۵۲۱؛ التفسیر المظهری، ج ۵، ص ۲۶۳؛ الدر المنثور، ج ۴، ص ۷۲۱؛ زاد المسیر فی علم التفسیر، ج ۲، ص ۷۷۵؛ الفواتح الإلهیة والمفاتیح الغیبیة، ج ۱، ص ۵۳۴
- (۳۹) نحل(۶۱)، آیه ۴۸ و قوله: (ویوم نبعث من کلّ أمّة شهیدا) قال: لكل زمان وأمهء إمام یبعث كل أمهء مع إمامها وقوله: (الذین كفروا وصدّوا عن سبیل الله زدناهم عذابا فوق العذاب) قال: كفروا بعد النبی (صلی الله علیه وآله) وصدوا عن أمير المؤمنین (علیه السلام) زدناهم عذابا فوق العذاب بما كانوا یفسدون، ثم قال: (ویوم نبعث فی كلّ أمّة شهیدا علیهم من أنفسهم) یعنی من الأئمّه. ثم قال: لنبیه (صلی الله علیه وآله) وجئنا بك یا محمد شهیدا علی هؤلاء یعنی علی الأئمّه فرسول الله شهید علی الأئمّه وهم شهداء علی الناس؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۸۸۳، همچنین در تفاسیر تأویل الآیات الظاهره، ص ۴۶۲ والبرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۴۴۴.
- قسمت اول حدیث بالا چنین ذکر شده است: «لكل زمان وأمهء شهید إمام تبعث كل أمهء مع إمامها
- (۴۰) تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۳۷
- (۴۱) همان، ج ۳، ص ۴۷
- (۴۲) نساء(۴)، ۹۵
- (۴۳) تفسیر آسان، ج ۳، ص ۸۷۲
- (۴۴) بقره(۲)، آیه ۹۲۱
- (۴۵) توبه(۹)، ۲۱



(٤٦) سجده (٢٣)، ٤٢

(٤٧) در تاریخ اسلام سربیه ها به جنگ هایی می گفتند که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) شخصا در آنها شرکت نداشته و یکی از اصحاب را فرمانده سپاهیان تعیین نموده است.

(٤٨) تفسیر کشاف، ج ١، ص ٥٢٥

(٤٩) الدر المنثور، ج ٤، ص ٦٧١

(٥٠) مفاتیح الغیب، ج ١، ص ٣١١

(٥١) تفسیر برهان، ج ١، ص ١٨١، ح ١

(٥٢) شواهد التنزیل، ج ١، ص ١٩١، ح ٤٠٢. همچنین روایت می کند: أبو النضر العیاشی قال: حدثنا حمدان

بن أحمد القلانسی قال: حدثنا محمد بن خالد الطیالسی، عن سیف بن عمیرة عن إسحاق بن عمار عن أبی بصیر، عن أبی جعفر، أنه سأله عن قول الله تعالى: (أطیعوا الله وأطیعوا الرسول وأولی الأمر منكم) قال: نزلت فی علی بن أبی طالب. قلت: إن الناس یقولون: فما منعه أن یسمى علیا وأهل بیته فی کتابه؟ فقال أبو جعفر: قولوا لهم: إن الله أنزل علی رسوله الصلاة ولم یسم ثلاثا ولا أربعا حتی کان رسول الله هو الذی فسر ذلك، وأنزل الحج فلم ینزل: طوفوا سبعا حتی فسر ذلك لهم رسول الله وأنزل: (أطیعوا الله وأطیعوا الرسول وأولی الأمر منكم) فنزلت فی علی والحسن والحسین، وقال رسول الله (صلی الله علیه وآله) أوصیکم بکتاب الله وأهل بیتی إنی سألت الله أن لا یفرق بینهما حتی یوردهما علی الحوض فأعطانی ذلك؛ شواهد التنزیل، ج ١، ص ١٩١

(٥٣) المیزان، ج ٤، ص ٩٠٤

(٥٤) صحیح بخاری، کتاب المقام، جزء ٧، ص ٥٣، ح ٥٩١٤. صحیح مسلم، کتاب الاماره، باب «الناس تبع

لقریش»، جزء ٩، ص ٥٣٣، ح ٥٩٣٣

(٥٥) ینابیع المودة، ص ٦٤٤

(٥٦) توبه (٩)، آیه ٩١١

(٥٧) ر. ک: المیزان، ج ٩، ص ٢٠٤

(٥٨) حجرات (٩٤)، آیه ٥١

(٥٩) بقره (٢)، آیه ٧٧١

(٦٠) حشر (٩٥)، آیه ٨

(٦١) قوله (وکونوا مع الصادقین) وهم الذین صدقوا فی دین الله نیه وقولا وعملا؛ الموسوعة القرآنیة، ج ١، ص ٤٤. همچنین مجمع البحرین در تفسیر «صادقین» به اطلاق همین کلمه تمسک کرده و چنین نوشته است: «الذین صدقوا فی دین الله نیه وقولا وعملا؛ مجمع البحرین، ج ٥، ص ٩٩١. ماده «صدق

- (٦٢) مجمع البحرين، ج ٥، ص ٩٩١
- (٦٣) خطيب خوارزمي، المناقب، ص ٥٨٢، فرايد السمطين، ج ١، باب ٨٦، ص ٩٦٣
- (٦٤) الدر المنثور، ج ٣، ص ٥٩٢
- (٦٥) شواهد التنزيل، ص ٢٤٣
- (٦٦) همان، ص ٣٤٣
- (٦٧) البرهان في تفسير القرآن، ج ٢، ص ٤٦٨
- (٦٨) مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ٥، ص ٢٢١
- (٦٩) أن قوله: (يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله) أمر لهم بالتقوى، وهذا الأمر إنما يتناول من يصح منه أن لا يكون متقياً، وإنما يكون كذلك لو كان جائز الخطأ، فكانت الآية دالة على أن من كان جائز الخطأ، وجب كونه مقتدياً بمن كان واجب العصمة، وهم الذين حكم الله تعالى يكونهم صادقين، فهذا يدل على أنه واجب على جائز الخطأ كونه مع المعصوم عن الخطأ حتى يكون المعصوم عن الخطأ مانعاً لجائز الخطأ عن الخطأ، وهذا المعنى قائم في جميع الأزمان، فوجب حصوله في كل الأزمان. قوله: لم لا يجوز أن يكون المراد هو كون المؤمن مع المعصوم الموجود في كل زمان؟ قلنا: نحن نعتزف بأنه لا بد من معصوم في كل زمان، إلا أنا نقول: ذلك المعصوم هو مجموع الأمة؛ مفاتيح الغيب، ج ٦١، ص ٧٦١
- (٧٠) تفسير نمونه، ج ٨، ص ٤٨١
- (٧١) معالم التنزيل في تفسير القرآن، ج ٢، ص ١٠٤
- (٧٢) رعد (٣١)، آيه ٧
- (٧٣) أطيّب البيان في تفسير القرآن، ج ٧، ص ١١٣
- (٧٤) ر ك: الميزان، ج ١، ص ٥٧٢-٣٧٢